



**آری،
بهائیت، یک فرقه است**
علی رضا (روزبهانی برومردی)

چکیده:

این مقاله نقدی است بر ادعاهای بهروز ثابت در مقاله‌ای با عنوان «خلط مبحث در نشست حقوق بشر»؛ آقای دکتر محمدجواد لاریجانی، دبیر ستاد حقوق بشر ایران در شورای حقوق سازمان ملل در ژنو، در پاسخ به پرسش‌های نمایندگان شورا درباره بهائیان در ایران گفته‌اند که بهائیان، از نظر عقیده آزاداند و فقط به جهت فعالیت‌های فرقه‌ای تحت تعقیب قانونی قرار می‌گیرند. ایشان در سخنرانی خود که به زبان انگلیسی بوده است از لغت کالت (cult) استفاده کرده‌اند و همین، باعث برافروختگی یکی از مبلغان فرقه بهائیت به نام بهروز ثابت شده تا به نگارش مقاله‌ای با عنوان «خلط مبحث در نشست حقوق بشر» به انتقاد از ایشان بپردازد. خلاصه نگاشته او در و بلاگی موسوم به دم جنبانک^۱ به نقل از سایت «نگاهی دیگر» منتشر شده است.

کلیدواژه‌ها: فرقه، بهائیت، میرزا حسینعلی، علی محمد باب، بیت العدل.

۱. http://domjonbanak.blogspot.com/۰۲/۲۰۱۰/blog_post_۲۳.html

مقدمه:

یکی از مسائل اختلافی میان بهائیان و مخالفان آنها این است که آیا بهائیت، دیانتی است مانند سایر ادیان برای هدایت انسان‌ها به سوی کمال الهی یا فرقه‌ای است ساختگی برای گمراه‌سازی توده‌ها و بهره‌برداری‌های ناروا از احساسات، علائق و عواطف آنها؛ این مقاله درصدد است تا با بیان ویژگی‌های فرقه‌ها و چیستی مفهوم فرقه، فرقه بودن بهائیت را در حد ممکن، به خوانندگان خود ثابت کند.

نکته‌ای که لازم است قبل از ورود به بحث و نقد ادعاهای این نویسنده و سایر نوشته‌های بهائیان، به آن اشاره داشت این است که منتقدان بهائیت، هرچند مستدل و منطقی به رد ادعاهای آنها پردازند، آنها با ادعای تهمت بهائی ستیزی درباره آنها، به مظلوم‌نمایی پرداخته و تلاش می‌کنند منتقدان را از صحنه دور کنند. صاحب این قلم، تأکید می‌کند که با نقد نوشته‌های بهائیان، قصد ندارد با اندیشه‌ای متفاوت ستیزه کند و مقصود، نشان دادن ریا و نیرنگ در چیزی است که آنان آن را اندیشه می‌خوانند. مخاطب این قلم الزاماً بهائیان و طرف‌داران آنها نیستند، این مقاله برای تمام اندیشه‌وران است با هر تفکری و نه برای اهل لجاج و عناد، ﴿مَنْ يُضَلِّ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذُرُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾؛ (الأعراف، ۱۸۶) هر که را خداوند، گمراه کند، برای او هیچ رهبری نیست و آنان را در طغیان‌شان سرگردان و ا می‌گذارد^۱. و به قول شاعر:

کسی که طعم زبان عسل نمی‌فهمد تو هر چه هم بخوانی غزل؛ نمی‌فهمد
حکایت نرود میخ آهنین در سنگ مخوان که سنگ، ضرب‌المثل نمی‌فهمد
نویسنده معتقد است، مخاطبان، فهم کافی را برای قضاوت دارند، و بالندگی و رشد افکار فقط در فضای عادلانه برخورد اندیشه‌ها و نقادی روی خواهد داد و این مقاله تلاش می‌کند با استفاده از سخنان آقای بهروز ثابت، جواب لازم را مطرح کرده، قضاوت نهائی را به مخاطبان خویش و اگذارند.

۱. اعراف: ۱۸۶.

چیستی مفهوم فرقه

فرقه که در زبان‌های لاتین "CULT" یا "SECT" نامیده می‌شود، گروه یا سازمانی است که با اهداف سوداگرانه خواسته‌های خود را در قالبی شبیه به یک مکتب، به مریدان و پیروان خویش تحمیل، نموده است؛ به این معنا که پیروان آن با روش‌های فریبکارانه به دام افتاده و آن مکتب را برای سلوک روحانی و دنیوی خویش پذیرفته‌اند. آنها به سبب تأثیرپذیری از سرکرده فرقه، خود را از مردم، جدا دانسته و نسبت به فرقه و سرکرده فرقه تعصبی شدید و کورکورانه از خود نشان می‌دهند. بهائیت، مصداق بارز این تعریف است، زیرا میرزا حسین علی نوری (بهاءالله) خود را در مقام یک پیامبر الهی و حتی بسیار بالاتر، به مریدان خود قبولانیده است و از دیگر سو، بهائیان را واداشته تا خود را دسته‌ای جدا از دیگران بدانند و چنان آنان را به خود مشغول داشته که هرگز سخن غیر او را نشنوند و نپسندند.

فرقه‌زندگان، با تأکید بر برخی از هنجارهای مثبت جوامع (راست‌گوئی، امانت‌داری و ...) تلاش دارند چهره موجهی را از خود را در عرصه اجتماع نشان دهند، با وجود این، در بسیاری موارد رفتارهای شان مخالف هنجارهای رسمی جامعه است.

ویژگی‌های معرف فرقه:

از نظر محققان، برای شناسایی فرقه‌ها می‌توان به این ویژگی‌ها توجه داشت:

۱. سرکردگان مستبد و خودکامه؛

۲. ساختار هرمی قدرت؛

۳. شستشوی مغزی افراد؛

آقای بهروز ثابت در ابتدای کلام خویش برای رد سخنان دکتر لاریجانی، تلاش کرده تا تفاوت‌های فرقه بهائیت و یک کالت (cult) را با توجه به ویژگی‌هایی که جامعه‌شناسان و محققان برای یک فرقه (cult) برشمرده‌اند، بیان کند. او به مواردی اشاره کرده که در ادامه یک به یک آنها پاسخ می‌دهیم.

بهائیت، رهبری کاریزماتیک ندارد

او می‌نویسد:

گروه کالت، دارای رهبری کاریزماتیک است و پیروان آن به نحوی متعصبانه و کورکورانه از او پیروی کرده و حکم او را، هم اساس عقیده، هم محور عملکرد، و هم نفس حقیقت و هم عین قانون می‌دانند. در دیانت بهائی، رهبری فردی وجود ندارد و اداره جامعه تحت نظارت شوراهای محلی، ملی و بین‌المللی است که اعضای آنها در انتخاباتی آزاد و بدون تبلیغات و فاقد جهت‌گیری سیاسی، انتخاب می‌شوند. هیچ‌یک از افراد این شوراها دارای مقام و موقعیتی خاص نیستند و نظر آنها اعتبار قانونی ندارد مگر اینکه به تصویب شورا رسیده باشد.

پاسخ:

اولاً) به کار بردن و اژه کاریزماتیک برای سرکرده یک فرقه، انتخاب نامناسبی است؛

معنای این و اژه در لغت‌نامه‌ها چنین آمده: فرهند؛ این اصطلاح اغلب در علوم سیاسی و جامعه‌شناسی به کار برده می‌شود تا زیرمجموعه‌ای از رهبرانی را که با استفاده از نیروی توانایی شخصی خود می‌توانند تأثیراتی عمیق و استثنائی در پیروان خود داشته باشند، توصیف کنند.^۱ و شخصیت و جذابیت یک فرد که می‌تواند در مردم نفوذ کند و آنان را به شور و فداکاری، و ادار سازد. این مشخصه ابتدا در برخی فرقه‌های مسیحیت مشاهده شد و بعدها در ادیان دیگر هم به چشم خورد.^۲ محقق معاصر، خانم مارگارت تالر سینگر، سرکرده فرقه را این‌گونه معرفی کرده است:

رهبران فرقه‌ها افرادی خودانتصابی و مجابگر هستند که ادعا می‌کنند

۱. کتاب اصطلاحات سیاسی، به کوشش عبدالرحمان میاح.

۲. فرهنگ معین، ذیل واژه.

دارای مأموریت خاصی در زندگی بوده و یا دانش ویژه‌ای دارند و تمایل به اعمال اراده و تسلط داشته و تکریم و ستایش را بر روی خود، متمرکز می‌نمایند.^۱

با توجه مطالب بیان شده، می‌توان نتیجه گرفت، واژه کاریزماتیک برای سرکرده یک فرقه، انتخاب نامناسبی است و واژه صحیح در این‌باره، خودخواه و مستبد است.

ثانیاً) در ابتدای تشکیل یک فرقه، داشتن یک رهبر خودخواه و مستبد، البته افزون بر ویژگی‌های لازم دیگر، برای فرقه شناختن آن، کافی است و بهائیت، نه تنها یک رهبر خودخواه و مستبد که چهار رهبر این چنینی داشته است و اگر امروز، بهائیت، به صورت شورائی، رهبری می‌شود، فرقه بودن آن، نفی نمی‌شود تا به این سبب، دین شمرده شود.

ثانیاً) اصالت رهبری در بهائیت فردی است؛ گفته‌ها و نوشته‌ها و از همه مهم‌تر عملکرد رهبران نخستین فرقه که برای پیروان آن باید سند معتبر و فصل الخطاب باشد، این حقیقت را آشکار می‌کند که اصالت رهبری در بهائیت، فردی است و رهبری شورائی، تنها یک جبر تاریخی است؛ برای تأیید این نظر می‌توان به این دلایل اشاره کرد:

۱. در الواح موجود رهبران بهائیت، مانند کتاب عهدی (وصیت‌نامه بها) و الواح و صایای عبدالبها، تأکید بر رهبری واحد، کاملاً آشکار است و جای هیچ تردیدی باقی نمی‌گذارد.

۲. بنا بر اسناد تاریخی موجود که دیرزمانی نیز از نگارش آنها نمی‌گذرد، پیشوایان نخستین فرقه مدتی طولانی، به صورت فردی رهبری این فرقه را به عهده داشته‌اند و بنا بر منابعی که فرقه آنها را قبول دارد، با ۳۹ سال رهبری میرزا حسین علی (بهاء‌الله)؛ ۳۹ سال رهبری عباس افندی (عبدالبهاء) و ۲۹ سال رهبری شوقی ربانی

۱. «فرقه‌ها در میان ما»، مارگارت تالر سینگر، ترجمه: ابراهیم خدا بنده، نسخه PDF.

(افندی)، روی هم، ۱۰۴ سال رهبری فردی بر بهائیت، حاکم بوده است و پس از مرگ ولی امر بهائی، جناب شوقی افندی، به علت عقیم بودن او و بی اعتقادی سایر آغصان^۱، مدیریت فرقه به عهده ایادیان قرار گرفت و شش سال بعد، بیت العدل ناچار شد در ۱۶ اکتبر ۱۹۶۳ به تمام محافل ملی^۲، ابلاغیه ذیل را صادر کند:

بیت العدل اعظم متوجّهاً مبتهلاً بعد از غور و تمعّن دقیق در نصوص مقدّسه مبارکه راجع به تعیین وصی حضرت شوقی افندی ربّانی، ولیّ امرالله و بعد از مشاورات مفصّل...

به این نتیجه رسید که طریق تعیین ولیّ ثانی امر بهائی، وصیّ حضرت شوقی افندی ربّانی، به کلی، مسدود و امکان تشریح قوانینی که تعیین من هو بعده را میسر سازد بالمرّه مفقود است.^۳

این ابلاغیه در حالی به دست بهائیان می رسید که قبل از آن بارها به بهائیان گفته شده بود که بیت العدل، بدون ولی امر و ولی امر بدون بیت العدل، نامشروع است؛ نصوص ذیل به این معنا اشاره دارد:

هرگاه و لایت امر از نظم بدیع حضرت بهاءالله، منتزع شود، اساس این نظم، متزلزل... می گردد.^۴

چنانچه بیت العدل اعظم که اساساً اهمیتش از و لایت امر، کمتر نیست، از آن، منتزع گردد، نظم بدیع حضرت بهاءالله از جریان بازماند.^۴

ظاهراً آقای بهروز ثابت، خود به این ویژگی مهم فرقه بودن بهائیت پی برده است که تلاش می کند بهائیت را از میانه راه معرفی کرده، تاریخ عصر رسولی و دوره اول تکوین را نابوده انگارد و چنین بنویسد: «در دیانت بهائی، رهبری فردی، وجود

۱. سایر فرزندانگان ذکور بهاءالله.

۲. بیت العدل اعظم: قرن انوار.

۳. دور بهائی، شوقی افندی، صص ۸۲ و ۸۳.

۴. همان.

ندارد؛ زیرا نمی‌توان پذیرفت که یک مبلغ نام‌آشنای بهائی با تاریخ بهائیت، ناآشنا باشد.

ریاست‌طلبی، ویژگی رهبران بهائی

خود انتصابی میرزا حسین‌علی بهاء

جعل عنوان «من یظهره الله»

میرزا حسین‌علی بهاء با عنوان «من یظهره الله» که از ساخته‌های علی محمد شیرازی است، ادعای خویش را آغاز کرد و با این عنوان، بایبان را به اطاعت از خویش فراخواند؛ زیرا علی محمد شیرازی، خود را مبشر کسی به عنوان من یظهره الله دانسته و در کتاب بیان فارسی، پیروانش را به قبول ادعای او و اطاعت از فرمانش، فراخوانده است. او با ادبیات ویژه خویش در این باره چنین می‌نویسد:

وصیت می‌کنم اهل بیان را که اگر در حین ظهور من یظهره الله کل، موفق به آن جنت عظیم و لقای اکبر گردید، طوبی لکم ثم طوبی لکم ثم طوبی لکم.^۱

حقیقت مقام «من یظهره الله» از نظر علی محمد در کتاب بیان فارسی، چنین آمده است:

من یظهره الله احق است از کل شیء به کل شیء، از نفس کل شیء و ماسوای او ملک او هستند. و اوست قائم به نفس خود بالله و کل شیء، قائم به اوست. باب اول جنت و اسم اعظم ظاهر به الوهیت است. فضل کل امکان، از شبح جود اوست. مبدأ اسماء و صفات الهی است.

و به خاطر ظهور چنین خدائی است که به گمان علی محمد شیرازی در کتاب بیان: کل ظهورات و ظهور قائم آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از برای من یظهره الله، خلق شده.^۲

۱. بیان، باب شانزدهم از واحد دوم.

۲. بهائیان، محمد باقر نجفی، ص ۲۱۷.

رد ادعای میرزا حسینعلی درباره موعده ظهور من یظهره الله

علی محمد شیرازی در کتاب خود صریحاً به بیان موعده ظهور من یظهره الله پرداخته و چنین نوشته است:

اگر در عدد غیاث، ظاهر گردد و کل، داخل شوند، احدی در نار نمی ماند؛
و اگر الی مستغاث، رسد و کل، داخل شوند، احدی در نار نمی ماند الا
آنکه کل مبدل می گردد به نور.^۱

برابر حروف ابجد و عدد به دست آمده از کلمه غیاث غ (=۱۰۰۰) + ی (=۱۰) +
الف (=۱) + ث (=۵۰۰)، سال ظهور من یظهره الله ۱۵۱۱ سال بعد از ظهور بیان
خواهد بود. و یا مطابق عدد مستغاث، م (=۴۰) + س (=۶۰) + ت (=۴۰۰) + غ
(=۱۰۰۰) + الف (=۱) + ث (=۵۰۰)، سال ظهور او ۲۰۰۱ سال پس از ظهور بیان
خواهد بود.

افزون بر اینها علی محمد شیرازی در کتاب بیان فارسی، موعده ظهور من یظهره
الله را قریب دو هزار سال بعد از عصر خود دانسته است و درباره غیاث و مستغاث
چنین گفته است:

اگر اهل بیان در هنگام ظهور من یظهره الله، به او ایمان آوردند داخل
در جنت اند والا در نار! حال اگر شنیدید ظهوری را که ظاهر شده به آیات
و نشانه های من یظهره الله، اگر قبل از عدد اسم الله؛ یعنی غیاث بود، داخل
نشوید، ولی اگر در عدد غیاث بود، داخل شوید و اگر هم آن نبود، به عدد
مستغاث بود، داخل شوید که منتهی الیه ظهور است.^۲

و در بخش دیگری چنین می نویسد:

من ظهور آدم الی اول ظهور نقطه البیان، از عمر این عالم، نگذشته الا
دوازده هزار و دویست و ده سال و قبل از این، شکی نیست که از برای

۱. باب هفدهم از واحد دوم کتاب بیان فارسی.

۲. کتاب بیان، باب ۱۶، واحد ۲.

خداوند، عوالم و اوادم ما لانهایه بوده و غیر از خداوند، کسی مُحصی آنها نبوده و نیست. و در هیچ عالمی، مظهرِ مشیت نبوده الا نقطه بیان ذاتِ حروفِ سبعة و نه حروفِ حیّ بیان و نه اسماء او الا اسماء بیان، و نه امثال او الا امثال بیان... و به عینه نقطه بیان همان آدم بدیع فطرت اول بوده و به عینه خاتمی که در ید اوست، همان خاتم بوده که از آن روز تا امروز، خداوند، حفظ فرموده و به عینه آیه‌ای که مکتوب بر اوست، همان آیه بوده که مکتوب بر او بوده، این ذکر، نظرِ مردم است، و الا آن آدم در مقامِ نطفه، این آدم می‌گردد؛ مثلاً، جوانی که دوازده سال تمام از عمر او گذشته، نمی‌گوید که من آن نطفه هستم که از فلان سما و در فلان عرض، مسقر شده، که اگر بگوید، تنزل نموده و در نزد اولوالعلم، حکم به تمامیت عقل او نمی‌شود. این است که نقطه بیان نمی‌گوید امروز منم مظاهرِ مشیت از آدم تا امروز، که مثل این قول، همین می‌شود و از این جهت است که رسولِ خدا نفرمود که من عیسی هستم؛ زیرا که آن وقتی است که عیسی از حدِ خود، ترقی نموده و به آن حد رسیده و همچنین من یظهره الله در حدِ زمانی که محبوب چهارده ساله ذکر می‌شود، لایق نیست که بگوید من همان دوازده ساله‌ام، که اگر بگوید، نظر، به ضعفِ مردم نموده، زیرا که شیء او به علو است نه دنو. اگرچه آن جوان چهارده ساله در حینِ نطفه آدم بوده و کم‌کم ترقی نموده تا آنکه امروز دوازده ساله گشته و از این دوازده سالگی، کم‌کم ترقی می‌نماید تا آنکه به چهارده سال می‌رسد. اگر امروز یکی از مؤمنین به قرآن، بر خود می‌پسندد که بگوید من هستم که از مؤمنین به انجیل، نقطه حقیقت هم بر خود می‌پسندد و کذلک در بیان و بیان بالنسبة بمن یظهره الله...»^۱

آنچه آشکارا از این عبارات، فهمیده می‌شود این است که علی محمد شیرازی، عصرِ ظهور من یظهره الله را حدود دوهزار سال بعد از عصرِ خود می‌داند. او عمر عالم را از زمان حضرتِ آدم تا عصرِ خود، ۱۲۲۱۰ سال

۱. کتاب بیان، باب ۱۳، واحد ۳.

می‌داند و به عقیده او هر هزارسال از عمر عالم، معادل است با یک سال از عمر ظهورات و نمو آنها به سوی کمال، لذا حضرت آدم را به نطفه و خود را به جوان دوازده ساله و من یظهره الله را به جوان چهارده ساله تشبیه می‌کند.

خواندن عبارات زیر از بیان فارسی، برای سنجش بیشتر، بد نیست:

۱. اول زمینی که محل ظهور من یظهره الله است، هم مسجد الحرام می‌باشد.^۱
 ۲. یکی از احکام بیان فارسی، جلوگیری از تشبیه بدنی کودک است، زیرا ممکن است آن کودک، من یظهره الله باشد؛ نهی شده کل را که طفل، قبل از آن که به خمس سنین نرسیده او را تأدیب به لسان نمایند و بر او حزنی واقع نسازند. و بعد از بلوغ آن، زیاده از پنج ضرب خفیف، تجاوز نکنند... ثمره‌ی این اوامر این است، لعل بر آن نفسی که کل از بحر جود او متوجد می‌گردند (یعنی من یظهره الله) حزنی وارد نیاید.^۲

۳. در مکتب خانه‌ی من یظهره الله منور فرمایند هو الأبھی. الله لا اله الا هو العزیز المحبوب له ما فی السموات و ما فی الأرض و ما بینهما و هو المهیمن القیوم و انه لکتاب من الله المهیمن القیوم الی الله العزیز المحبوب علی أن البیان و من فیه هدیة منی الیک موقنا علی أن لا اله الا انت (تشبیه النائمین، ص ۵۹) ملخص این باب آن که چون که یک نطفه است که لایق است ذکر طهارت بر او شود... کل را خداوند در ظل او مستظل فرموده و اذن طهارت داده... و ثمره‌ی آن این که کسی در حق آن تیر اعظم و ادلای او، دون خطور، طهارت نکند.^۳

میرزا حسینعلی بهاء و دعوت به پرستش خود

میرزا در پی ادعائی که از اثبات آن، سخت ناتوان است، شناخت خود را بالاترین

۱. بیان فارسی، علی محمد شیرازی، باب اول، واحد خامس.

۲. بیان فارسی، ص ۲۱۷.

۳. همان، ص ۱۷۶.

مقام یک انسان می‌داند و مدعی می‌شود:

ان اول ما كتب الله على العباد عرفان مشرق و حيه و مطلع امره الذي كان
مقام نفسه في عالم الامر و الخلق من فاز به قد فاز بكل الخير والذى منع
من اهل الضلال و لو ياتي بكل الاعمال؛

نخستین واجب الهی بر بندگان، شناخت اوست که در عالم امر و عالم خلق، قائم
مقام خداست! هر کس به این شناخت؛ رسید، به همه خیرها رسیده است و محروم از
این شناخت از اهالی گمراهی است، اگرچه تمام اعمال را هم انجام بدهد.
او همه چیز را برای خود می‌خواهد و بدون توجه به ادعای تحری حقیقت،
خطاب به پیروانش می‌گوید:

بعد از عرفان مطلع توحید و مشرق تفرید، دو امر، لازم؛ اول استقامت بر
حُبّش، بشأنی که نفاق ناعقین و ادّعی مدّعین، او را از حق، منعن نماید و
کأن لم یکن شیئا انکارد و ثانی، اتباع اوامر اوست.^۱

او در عبارتی دیگر حتی برای مخالفانش که با بیان طرفدار میرزا یحیی صبح ازل
بودند، تعیین تکلیف کرده و آنان را از اعتراض بر خود، باز می‌دارد:

قل یا قوم ان لن تؤمنوا به لاتعترضوا علیه تالله یکفی ما اجتمع علیه من
جنود الظالمین؛^۲ ای اهل بیان اگر هرگز به او (میرزا حسینعلی بهاء) ایمان
نمی‌آورید، بر او اعتراض نکنید؛ به خدا آنچه که از لشکریان ظلم، دور او
گرد آمده‌اند، برای او کافی است.

عبدالبهاء و حفظ جایگاه ریاست

عبدالبهاء نیز که ادعا می‌کند:

بنده آستان جمال مبارک (میرزا حسینعلی بهاء) است و مظهر عبودیت

۱. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، ص ۱۸۵.

۲. کتاب اقدس، حسین علی نوری، ص ۱۳۵.

صرفه محضه درگاه کبریا، دیگر نه شأنی دارد نه مقامی و نه رتبه و نه اقتداری و هذه غایتی القصوی و جنتی المأوی و مسجدی الاقصی و سدرتی المنتهی.^۱

بعد از مرگ پدر، بهائیان او را با استناد به برخی آثار بهاء منصوص بهاء الله، «لسان گوئی کتاب الله و مفسر کلام الهی» نامیدند.^۲ او برای حفظ جایگاه ریاست، هرکاری را انجام داد؛ از برکناری غصن اکبر «محمد علی افندی» که طبق و صیت نامه میرزا حسینعلی بهاء پس از عبدالبهاء جانشین میرزا حسینعلی بهاء بود تا تصرف در آثار میرزا بهاء و تحریف آنها؛ برای نمونه به چند مورد اشاره می شود.

مسئله تعدد زوجات:

میرزا حسین علی در این باره چنین می نویسد: ایاکم ان تجاوزوا عن الأثنتین و الذی اقتنع بواحدة من الأماء استراحت نفسه و نفسها.^۳ میرزا حسینعلی، آشکارا داشتن دو همسر را هم زمان، جایز می داند و در سخن خود اصلاً به رعایت عدالت اشاره ندارد اما عبدالبهاء، شاید برای خوشایند بهائیان غربی و یا هر دلیل دیگری، تک همسری را مجاز می داند و می گوید: بنص کتاب اقدس، در تزویج، فی الحقیقه توحید است، زیرا مشروط به شرط محال است. و در لوح حکیم داود، نازل قوله العزیز: اما در خصوص تعدد زوجات، منصوص است و ناسخی ندارد.... من می گویم، عدالت را در تعدد زوجات، شرط فرموده اند تا کسی یقین بر اجرای عدالت نکند و قلبش مطمئن نشود که عدالت خواهد کرد، متصدی تزویج ثانی نشود، چون حتماً یقین نمود که در جمیع مراتب، عدالت خواهد کرد آنوقت

۱. عباس افندی، مائده آسمانی، ج ۵، ص ۱۲۲.

۲. بیت العدل اعظم، ترجمه پیام بیت العدل اعظم خطاب به بهائیان سراسر عالم، ۲۶ نوامبر ۱۹۹۲.

۳. ملحقات براقدهس، حسین علی نوری، بند ۱۳۶۳.

تزویدج ثانی، جائز.... و عدالت، به درجه امتناع است.... مقصود این است که تعدد زوجات بدون عدالت، جائز، نه.^۱

مسئله ارث:

میرزا حسینعلی بهاء در کتاب اقدس در این باره چنین می‌نویسد:
و جعلنا الدار المسكونة و الألبسة المخصوصة للذرية من الذکران دون
الأنات و الوراث أنه لهو المعطى الفياض؛^۲ و قرار دادیم خانه مسکونی و
لباس‌های مخصوص (پدر) را برای پسران نه دختران؟! و بقیه وراث؛ همانا
اوست عطاکننده و فیض‌بخشنده.

هر کس از زبان عربی کوچک‌ترین اطلاعی داشته باشد، می‌داند که و اژه ذکران،
به معنی پسران است اما عبدالبهاء چون خودش بزرگ‌ترین پسر میرزا حسینعلی بهاء
است، برای تصاحب خانه مسکونی و لباس‌های مخصوص پدر در شیراز، برخلاف
نص صریح پدر در لوح بشیر الهی می‌گوید:
دار مسکونه و البسه مخصوصه تعلق به و لد بکر دارد؛ یعنی ارشد اولاد
متوفی نه به عموم اولاد ذکور.^۳

ریاست شوقی افندی و استبداد عمل:

شوقی افندی در استبداد، گوی سبقت را از پیشینیان خود ربوده است؛ او در دوره
ریاست خود بر فرقه چنان استبدادی را از خود به نشان داد که هنگام مرگش، هیچ
یک از اعضای خانواده بهاء در حلقه بهائیان، باقی نمانده بودند؛ همسر او در کتاب
خود به این موضوع، اشاره کرده، می‌نویسد:
نقض عهد در عائله مبارک، مانند عشقه‌ای بود که بر حول شجره مبارکه

۱. گنجینه حدود و احکام، عبدالحمید اشراق خاوری، ص ۱۷۷.

۲. اقدس، نور بند ۲۵.

۳. گنجینه حدود و احکام، عبدالحمید اشراق خاوری، ص ۱۲۶.

پیچید و می‌خواست آنرا بالمره خشک نماید؛ به هر جا که پنجه انداخت شاخه را مانع از نمو گردید. بدین سبب است که تعدادی از نفوسی که طائف حول بودند و خدمت می‌کردند و حتی سمت منشی‌گری داشتند چون با نقض عهد اعضای عائله مربوط شدند، از میان رفتند و هر هنگام که عضوی از اعضاء عائله طرد شد، آنان، هم قرب جوار غصن ممتاز و خدمت‌گزاری آستان مقدس را گذارده، به بستگان خود ملحق شدند و برخی از همه چیز، چشم بستند و به این‌گونه اشخاص، ترحم نموده و راه نیستی پیش گرفتند و رفتند.^۱

بیت العدل نیز گرچه به علت نقض عهد، اشاره نمی‌کند اما با تأیید موضوع، در این باره می‌نویسد: حضرت و لیّ امرالله، فرزندی از خود نداشت و سایر اغصان عائله مقدسه، نقض عهد و میثاق نموده بودند.^۲

در واقع، شوقی در اخراج و طرد مخالفان خویش، بهانه‌ای عالی در اختیار داشت و آن سفارش عبدالبهاء به بهائیان بود:

...ای یاران باوفای عبدالبهاء، باید فرع دو شجره مبارکه و ثمره دو سدره رحمانیه، شوقی افندی را نهایت مواظبت نمائید که غبار کدر و حزنی بر خاطر نورانی‌اش ننشیند...؛ زیرا اوست ولی امر الله بعد از عبدالبهاء و جمیع... باید اطاعت او نمایند و توجه به او کنند... این کلماترا مبدا کسی تأویل نماید و مانند بعد از صعود، هر ناقض ناکثی، بهانه‌ای کند و علم مخالفت برافرازد و خودرایی کند و باب اجتهاد باز نماید. نفسی را حق رأیی و اعتقاد مخصوصی نه، باید کلّ، اقتباس از مرکز امر و بیت العدل نمایند. و ما عداهما کلّ، مخالف فی ضلال مبین و علیکم البهء الأبهی.^۳

۱. گوهر یکتا، روحیه مکسول، صص ۱۸۳، ۱۸۴.

۲. بیت العدل اعظم: قرن انوار، ص ۷۲.

۳. الواح وصایا، عباس افندی ۱۴.

نهایت آنکه، بیان ویژگی نخست فرقه‌ها نه تنها اتهام‌ها را از بهائیت، رفع نمی‌کند بلکه به دلیل مصادیق فراوان در بهائیت، به خوبی فرقه بودن بهائیت را اثبات می‌کند. طبقه روحانی؛ بودن یا نبودن؟ مسئله این است:

این مبلغ بهائی در پایان این بخش از نوشته خود، چنین می‌نویسد:

در دیانت بهائی، طبقه روحانی، وجود ندارد و مردم، صغیر و نابالغ، تصور نمی‌شوند که نیازمند تقلید از فردی باشند تا به عنوان واسطه میان خدا و خلق، روش زندگی و یا مفاهیم روحانی را برای آنها تعبیر و تفسیر کند. پاسخ) شاید خوانندگان محترم پرسند، صحبت درباره بودن یا نبودن طبقه روحانی در یک دیانت یا فرقه، به موضوع این مقاله چه ربطی دارد؛ اما این رسم همیشگی مبلغان بهائی است که هنگام بحث، با اهداف مختلف، مطالب نامربوط به موضوع اصلی را پیش می‌کشند. لذا در این باره به مطالبی که شاید مفید باشد، اشاره می‌شود.

اگر در دیانت بهائی، طبقه روحانی وجود ندارد، پس بهائیت به چیزی افتخار می‌کند، برای پاسخ ابتدا به این پرسش می‌پردازیم:

۱. مقصود از طبقه روحانی چیست؟

اولاً: در اسلام، طبقه‌ای به نام روحانی وجود نداشته و ندارد؛

ثانیاً: بر اساس آیه «نفر» که خداوند می‌فرماید:

﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾^۱

چرا از هر گروهی، طایفه‌ای از آنان کوچ نمی‌کنند تا از دین، آگاهی پیدا کنند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آنان را انذار نمایند تا - از مخالفت فرمان پروردگار - بترسند؛^۱

۱. توبه (۹): ۱۲۲.

یعنی لازم است از میان مؤمنان، کسانی، در صورت داشتن توانائی تحصیل، به مدارس علوم دینی، وارد شده، مدارج علمی لازم را بگذرانند. البته این دانش آموزی، برای آنها هیچ جایگاه یا حق ویژه‌ای ایجاد نمی‌کند و هیچ کس به پیروی از ایشان مجبور نیست. اما نه همه توانائی این کار را دارند و نه صحیح است که همه بخواهند به تحصیلات دینی پردازند، زیرا کارهای جامعه معطل خواهند ماند؛ درست مانند اینکه همه بخواهند پزشک یا خلبان شوند. پس لازم است برخی این وظیفه را به عهده گرفته، برخی از اندوخته علمی ایشان بهره ببرند که به این بهره‌گیری، تقلید گفته می‌شود. اما تقلید از هر کسی حتی عالم، صحیح نیست و شرایطی دارد که آن شرایط در احادیث اسلامی، بیان شده است؛ مثل این حدیث که امام حسن عسکری علیه السلام فرمود:

«فاما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً على هواه مطيعاً لامر مولاه فللعوام ان يقلدوه»؛ هر کدام بر مردم لازم است که از فقها، هر که نگهدارنده نفس خود از انحراف و گناه، نگهبان دین خود، مخالف هوای نفس خود و مطیع فرمان مولایش است، تقلید کنند.^۱

این تقلید هم تنها در فروع احکام است و هیچ شخصی حق ندارد در اصول اعتقادی (اصول پنجگانه) از کسی تقلید نماید.

۲. وجود گروه روحانی، چه اشکالی دارد؟

آیا بهائیان می‌توانند توضیح دهند، کار فردی که به علت فراگیری علوم دینی، اصطلاحاً روحانی نامیده می‌شود و از دستورها و تعالیم دین، آگاه است و دیگران را نیز در این باره راهنمایی می‌کند، چه اشکالی دارد؟ شاید بهائیان بخواهند موضوع روزی خوردن عده‌ای را با استفاده از دین مطرح نمایند؛ اتفاقاً در اسلام این موضوع، رد شده و این‌گونه استفاده از دین، عملی لعن

۱. بحارالانوار، محمدباقر مجلسی، ج ۲، ص ۸۸، باب ۱۴.

شده دانسته شده است؛ پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در حدیثی فرموده‌اند: «تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ وَ لَا تَأْكُلُوا بِهِ وَ لَا تَسْتَكْبِرُوا بِهِ»^۱؛ قرآن را بیاموزید و با استفاده از آن، روزی نخورید و با آن، بزرگی نفروشید.

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نیز فرموده‌اند:

مَنْ أَحْتَاَجَ النَّاسُ إِلَيْهِ لِيُفْقَهُهُمْ فِي دِينِهِمْ فَيَسْأَلُهُمُ الْأُجْرَةَ، كَانَ حَقِيقًا عَلَيَّ
اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُدْخِلَهُ نَارَ جَهَنَّمَ؛^۲ هر کس که مردم برای فهم دین خود به او
نیاز پیدا کنند و او از آنان مزد بخواهد، سزاوار است که خداوند متعال او
را به آتش دوزخ، وارد کند.

۳. آیا بهائیت، چنین افرادی ندارد؟

صرف نظر از رد یا قبول بهائیت در شکل یک دین یا یک فرقه، بهائیت نیز یک اجتماع انسانی است که مانند همه جوامع، از ضرورت‌های اجتماعی، بهره‌مند است، همان‌گونه که در جوامع اسلامی، مسیحی و یهودی عده‌ای عالمان دین شناخته می‌شوند، در این فرقه هم کسانی در این جایگاه قرار گرفته و می‌گیرند؛ دلیل آن، نصوصی است که از رهبران بهائی در دست است که به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌شود؛ بهاء‌الله در ستایش مقام علماء در کتاب عهدی می‌گوید: «طوبی للامراء و العلماء فی البهَاء».

شوقی افندی درباره و اژه علما که بهاء آن را به کار برده، می‌گوید: علماء در این کور مقدّس، در یک مقام، ایادی امرالله و در مقام دیگر، مبلغین و ناشرین امر که در سلک ایادی نباشند ولی رتبه اولی را در تبلیغ، حایز.^۳
بهاء‌الله در پیامی درباره مبلغان، به بهائیان سفارش کرده، می‌گوید: امروز اول

۱. میزان الحکمه، محمد محمدی ری‌شهری، حدیث شماره ۱۳۹۵۲.

۲. همان، حدیث شماره ۱۳۹۵۴.

۳. کتاب اقدس، حسین علی نوری، ص ۲۲۹ (نرم افزاز Interfaith Explorer)

شخص در این نبأ عظیم، مبلغ فصیح و بلیغ است و مقرب درگاه رب عزیز؛ حضرات مبلغین، نفوس محترمه‌اند و سزاوار خدمت و رعایت در جمیع مراتب.^۱

در پایان این بخش از مقاله خاطره‌ای از طرازالله سمندری، مبلغ شهیر بهائی، نقل می‌شود و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل؛

پیوند دوستی و صفا و صمیمیت بین جناب طرازالله سمندری و جناب اردشیر هزاری از همان زمان برقرار شد، به طوری که وقتی هر دو در قزوین به تجارت مشغول بودند با یکدیگر تبادل نظر می‌کردند که کار و کسب را رها کنند و عازم سفرهای تبلیغی شوند. جناب طرازالله سمندری می‌پرسیدند: برادر جان اگر به سفر رفتیم و مکان و غذائی نیافتیم چه باید بکنیم؟ جناب اردشیر هزاری پاسخ می‌داد: به لانه یا بیشه‌ای پناه می‌بریم و از علف‌های بیابان سدّ جوع می‌کنیم و به سفر ادامه می‌دهیم. جناب طرازالله سمندری سفرها را آغاز می‌کنند و ابتدا به یزد می‌روند و از آنجا عازم نقاط اطراف یزد می‌شوند و در همان ایام شرحی به جناب اردشیر هزاری می‌نویسند. توجه به نکاتی از آن نامه بسیار دلپذیر است ایشان می‌نویسند:

برادر روحانی و مونس ایام و لیالی، جانم فدای آنکه دل به جانان بسته و از غیر او بریده و در هوای محبت او پریده و می‌پرد. حمد خدا را ارتباط معنوی، عظیم است و تعلّقات روحیه به یکدیگر، شدید... سه ماه است از یزد، خارج و در تمام بیلاق و قشلاق اطراف و کوه‌ها و درّه‌ها و بیابان‌ها همه جا را سیر نمودم و به لقای احباء الهی رسیدم و حیاتی تازه یافتم... رفیق شفیق بزرگووارم، قرار بود که این سفر را با هم بنمائیم و به اکل علف بیابان قناعت نمائیم و صیت امرالله را معاً بلند کنیم... گر چه مقدر نبود در این سفر همراه باشیم ولی در عوالم جان و روان همواره به یادتان بوده و هستم و جای‌تان خالی که به عوض علف بیابان و بستر در لانه و بیشه،

۱. مائده آسمانی، حسین علی نوری، ج ۴ ص ۳۵۴.

گوشت آهو و بره خوشمزه و میوه‌جات عالی و آب‌های پاک و پاکیزه و هوای تمیز و لطیف فراهم است... روی‌های چون آفتاب و و جوه نورانی در آسمان امر الهی را زیارت نموده و می‌نمایم.^۱

در فرقه، پرسش، ممنوع ولی در بهائیت، پرسش، یک اصل است

او در پاسخ خود می‌نویسند: در گروه کالت، شک کردن و یا پرسیدن و یا هرگونه مخالفت، با تنبیه، پاسخ داده در پاسخ خود اصل اساسی دیانت بهائی عبارت است از تحری حقیقت؛ یعنی هر فرد بهائی باید با تحقیق شخصی و بدون تقلید از مرام آباء و اجدادی، در حقیقت دین، کاوش کرده، اگر آن را مناسب یافت، به آن بپیوندد. لذا گرایش به آئین بهائی، با پرسش، آغاز شده، و این روحیه تحقیق، در دوران حیات فرد ادامه می‌یابد. لذا مستقل بودن، بخشی از جریان تکامل ایمان است و ورود به جامعه بهائی و نیز خروج از آن، آزاد است. طبیعتاً مثل هر فعالیت جمعی، تصدیق این آئین و ورود به جامعه بهائی، قواعد و ضوابطی دارد که پیروی از آنها شرط وفا به میثاقی است که فرد با قبول آن، خود را به اجرای آن، متعهد ساخته است.

پاسخ: در بهائیت نیز پرسش، ممنوع است و دقت در نصوص نقل شده در زیر در این باره به وضوح ادعای طرفداران فرقه را ثابت خواهد کرد:

۱. مظاهر مقدسه الهیه یفعل ما یشاء و یحکم ما یریدند؛ آنچه بفرمایند باید اطاعت نمود و ابداً شک و شبهه به خاطر نیاورد.^۲

۲. اعضای بیت العدل و جمیع اغصان و افنان و ایادی امرالله باید کمال اطاعت و تمکین و انقیاد و توجه و خضوع و خشوع را به ولی امرالله داشته باشند. اگر چنانچه نفسی مخالفت نمود، مخالفت بحق کرده و سبب تشیت امرالله شود و علت تفریق

۱. طراز الهی، پریش سمندری ج ۱، ص ۳۰۴.

۲. مائده آسمانی، عباس افندی، ج ۲ ص ۴۲.

کلمه الله گردد و مظهري از مظاهر مرکز، نقض شود...^۱
 ۳. نفوسی که اطاعت اوامر محفل را نمایند و با وجود تذکرات و اندازات
 متابعه، تمرد و مخالفت نمایند، از حق انتخاب در جامعه و عضویت محافل روحانیه،
 هر دو محروم.^۲

ادعای سوم: در بهائیت، توافق دین با علم و عقل، جدی است.

وی در پاسخ می نویسد: دیانت بهائی به توافق دین با علم و عقل، تأکید می و رزد
 و معتقد است که اگر دین به نزاع با علم و عقل پردازد، تبدیل به خرافات می شود.
 لذا عقلانیت و تفکر علمی، بخشی از جریان تحول روحانی فرد و جامعه است.
 پاسخ این مسئله مقاله مفصلی را می طلبد که هم صاحب این قلم درباره آن نوشته
 و هم فرهیختگان بسیاری به آن پرداخته اند، تنها برای پی بردن به حقیقت ادعای این
 مبلغ بهائی، به دو بخش از بیانات میرزا حسین علی نوری اشاره و قضاوت، به
 خوانندگان واگذار می شود:

اهل بیان پرسش نموده اند که حضرت داود، صاحب زبور، بعد از حضرت
 کلیم، علیه بهاء الله الابهی بوده و لکن نقطه اولی روح، ما سواه فداه،
 آنحضرت را قبل از موسی ذکر فرموده و این فقره مخالف کتب و ما عند
 الرسل است؛ قلنا اتق الله و لا تعترض علی من زینه الله بالعصمة الکبری و
 اسمائه الحسنی و صفاته العلیا؛ سزاوار عباد آنکه مشرق امر الهی را
 تصدیق نمایند در آنچه از او ظاهر شود چه که بمقتضیات حکمت بالغه،
 احدی جز حق، آگاه نه یفعل ما یشاء.^۳

فاعلم بان الفرق فی العدد اربعة عشر و هذا عدد البهآء اذا تحسب الهمزة
 ستّة لان شکلها ستّة فی قاعدة الهندسة و لو تقرء القائم اذا تجد الفرق

۱. گلزار تعالیم بهائی، ریاض قدیمی، ص ۲۲۹.

۲. گنجینه حدود و احکام، ص ۵۸.

۳. اشراقات و چند لوح دیگر، حسین علی نوری، ص ۱۸.

خمسة و هی الهاء فی البهاء و فی هذا المقام یتسوی القیوم علی عرش اسمه القائم كما استوی الهاء علی الواو و فی مقام لو تحسب همزة القائم ستة علی حساب الهندسة یتصیر الفرق تسعة و هو هذا الاسم ایضاً و بهذه التسعة اراد جل ذکره ظهور التسع فی مقام. هذا ما ترى الفرق فی ظاهر الاسمین و انا اختصرنا البیان لك و انک لو تفکر لتخرج عما ذکرناه لك و القیناه علیک ما تقر به عینک و عیون الموحّدين.^۱

بهائیت مانند فرقه‌ها مراسمات و شبه نیایش‌های خاص ندارد

وی در ادامه می‌نویسد: گروه‌های کالت معمولاً مراسمی شبیه نیایش گروهی و مدیتیشن جمعی و تکرار اوراد را تشویق می‌کنند.

پاسخ:

اولاً: وجود داشتن یا نداشتن مراسمی شبیه نیایش گروهی و مدیتیشن جمعی و تکرار اوراد، برای اثبات یا رد هویت فرقه و یک گروه، دلیل محسوب نمی‌شود؛ ثانیاً: دعا و نیایش یکی از ویژگی‌های بنیادین ادیان الهی است؛ آیا می‌توان دینی یافت که پیروانش را به نیایش فردی یا گروهی نخوانده باشد؟ اگر چنین باشد قطعاً آن، یک دین الهی نیست، تا آنجا که صاحب این قلم، سراغ دارد و سعت معارف دینی در جغرافیای ادیان، بسیار پهناور است و بخش و سیمی از گنجینه ادیان ابراهیمی، دعا و مناجات است. دیانت مقدس اسلام که آخرین دین آسمانی است، جایگاه و منزلت ویژه‌ای برای نیایش در نظر گرفته و نگاهی به قرآن و سنت و سیره پیامبر و ائمه علیهم‌السلام مبین این ادعاست.

ثالثاً: تقویم امری بهائیان، پر است از مناسبت‌های مختلف بهائی که برای بسیاری از آنها مراسم نیایش گروهی برگزار می‌شود. مثل جلساتی که در شب صعود (مرگ) بهاء‌الله و عبدالبهاء و روز اعدام باب، نزدیک ساعت اعدام، جلساتی تحت عنوان جلسه لیله صعود و جلسه شهادت، تشکیل می‌شود. برنامه این جلسات، افزون

۱. اقتدارات و چند لوح دیگر، حسین‌علی نوری، ص ۶۵.

بر جنبه روحانی آن، مطالعه قسمتی از شرح حال و تاریخچه فرد مربوط را نیز دربردارد. معمولاً اعضای هر ضیافت برای خودشان جلسه صعود می‌گیرند و برای شوقی، بنا بر توصیه خودش، جلسه صعود گرفته نمی‌شود.

بهائیت، بر آزادی فردی تأکید دارد

وی می‌نویسد: رهبری گروه‌های موسوم به کالت، در همه امور شخصی و خصوصی افراد دخالت می‌کند؛ مثلاً، چگونه لباس بپوشند، چه بخوانند، چه بشنوند، و یا چه شغل و حرفه‌ای را دنبال کنند. دیانت بهائی، معتقد است که جامعه انسانی به مرحله‌ای از بلوغ فکری و روحانی رسیده است که خود بتواند حیات خصوصی‌اش را با مقتضیات اجتماعی و اخلاقی یک تمدن جهانی، وفق دهد. امور شخصی، از قبیل نوع لباس و یا آرایش صورت در حوزه آزادی فردی، تعبیر شده‌اند. حضرت بهاء الله ضمن تأکید بر آزادی، افراد را تشویق کرده‌اند که به شرافت انسانی خود احترام بگذارند و خود را ملعبه صبیان نسازند. لذا ایجاد تعادل مطلوب و پرهیز از جنبه‌های افراطی سنت و تجدد، مورد تأکید قرار گرفته است.

پاسخ:

گرچه کوشش فرقه‌ها همواره برای کنترل افراد زیرمجموعه خویش است اما این کنترل، اشکال مختلفی دارد؛ از شیوه‌های سطحی و آشکار تا شیوه‌های خاص و پنهانی. در فرقه بهائیت مسئله دخالت در امور شخصی و کنترل افراد از مثال‌های آقای بهروز ثابت بسیار فراتر است؛ مثلاً، در بهائیت اگرچه به بهائیان برای ازدواج با غیربهائیان اجازه داده شده اما همین فرقه، وقتی فردی از این فرقه طرد می‌شود، خانواده او را مجبور می‌کند که از هرگونه ارتباط، حتی سلام کردن به وی پرهیزند. شوقی درباره این افراد چنین می‌نویسد: «معاشرت و تکلم با مطرودین به هیچ وجه من الوجوه جائز نه»^۱ جالب است که در برخی موارد، دلیل طرد برخی از افراد به

۱. توقیعات مبارکه، شوقی افندی، ج ۳، ص ۲۸۴.

قدری سطحی است که حیرت هر عاقلی را بر می‌انگیزد!^۱
 کتاب اقدس، پر است از امر و نهی‌های مختلف برای تراشیدن موی سر تا وانهادن آن^۲ و نوسازی اسباب خانه هر ۱۹ سال یک‌بار^۳ و حتی تغییر تقویم و تعداد روزها و ماه‌ها و ...

وی در ادامه می‌نویسد: گروه‌های کالت برای خود مقام ویژه قائل‌اند و معتقدند که نجات عالم، و ابسته به رهبری آنهاست.
 در جواب این مبلغ بهائی از او می‌خواهیم که این نصوص آیین خود را بار دیگر بخواند:

۱) و اینکه در ظهور بعد، اعمال قبل، عند الله مقبول نبود، نظر به آن است که اعمال، فرع عرفان بوده و خواهد بود و عرفان الله هم منوط به عرفان مظهر نفس او است و هر نفسی، الیوم از نفس ظهور که جمیع اوامر الهی طائف حول او است، محتجب ماند، هیچ عملی او را نفع نمی‌بخشد اگر چه به عمل کل ممکنات عامل شود. چنانچه عرفان بیت، انسان را کفایت نماید از عرفان منزل و مثبت آن و اگر نفسی، الیوم تارک باشد، جمیع اعمال را و عارف به حق باشد، نجات از برایش باقی و لکن اگر نعوذ بالله از حق، محتجب باشد و به تمام اعمال، مشغول، مَفَرِّی از برای او نه و عندالله از اهل سچین و نفی و نار مذکور.^۴
 ۲) پس بشر خسته و درمانده را دیگر چه چاره‌ای است مگر آنکه به سوی

۱. برای اطلاعات بیشتر، رک به مقاله: طرد، تنبیهی زجرآور مربوط به جوامع ابتدائی،

<http://bahairesearch.ir/html/modules.php?op=modload&name=News&file=article&sid=۶۵>

۲. اقدس، بند ۴۴: «لاتحلّقوا رؤوسکم و لاینبغی ان یتجاوز عن حدّ الاذان»؛ تحریم تراشیدن موی سر مشمول رجال و نساء، هر دو می‌باشد ولی بنا به تصریح حضرت ولی امرالله این حکم مبارک، یعنی عدم تجاوز مو از حدّ آذان (گوش‌ها)، منحصر به رجال است. توضیح و تنفیذ این حکم، به بیت العدل اعظم، راجع است.

۳. «کتاب علیکم تجدید اسباب البیت بعد انقضاء تسع عشرة سنة» (کتاب اقدس، بند ۱۵۱).

۴. امر و خلق، ج ۲، ص ۱۹.

این هدف، یعنی به سوی نظم بدیع جهانی روی آورد. نظم‌ی که اساسش، الهی است و نطاقش جامع و عالم‌گیر و اصولش متکی بر عدل و انصاف و عناصر و اجزایش بی‌نظیر و مثیل.^۱

۳) بهائیان باید با عظمت و صفای ایمان و بصیرت روشن و ثابت و شخصیت فسادناپذیر و انضباط شدید و تقدس اخلاق و حیات بی‌نظیر اجتماعی خویش، صحت و اعتبار دعوت‌شان را به جهانیان ثابت نمایند و نشان دهند امر بهائی، یگانه خزانه فضل الهی است که نجات کامل بشر و تجدید نظم اصلی جهانی و سعادت عالم انسانی، منوط و منحصر به اوست.^۲

جامعه بهائی به حکم «عاشروا مع الادیان بالروح و الريحان» معتقد است

وی در ادامه چنین می‌گوید: گروه کالت میان خود و دیگران دیوار می‌کشد و خود را در محاصره نیروهای متخاصم تصور می‌کند. جامعه بهائی به حکم «عاشروا مع الادیان بالروح و الريحان» معتقد است.

پاسخ:

دیواری که فرقه بهائی میان خود و دیگران می‌کشد، کوتاه‌تر از دیوار هیچ یک از دیگر فرق نیست و تصور رهبران بهائی از محاصره شدن بین نیروهای دشمن، شدیدتر از آن است؛ پس فرقه بهائی در این باره دقیقاً مثل دیگر فرقه‌ها عمل می‌کند. در اکثر فرقه‌ها ارتباط مشروط فرقه‌زدگان با دیگران، مجاز است که در بهائیت نیز چنین است. نگاهی به سخنان بهاء‌الله برای دریافت این معنا کافی است:

۱) باید از معرضین از حق، در کلّ شوون، اعراض نماییم و در آنی مؤانست و مجالست را جایز نداریم که قسم به خدا که انفس خبیثه انفس

۱. از توفیق «هدف نظم بدیع جهانی»، برگرفته از کتاب نظم جهانی بهائی، منتخباتی از آثار صادره از قلم حضرت ولی‌امرالله، ترجمه و اقتباس: هوشمند فتح اعظم، نشر دوم، ۱۵۱ بدیع (۱۹۵۵ میلادی)، ص ۴۷.
۲. پیام‌های مبارک خطاب به امریکا (۱۹۳۲-۱۹۴۶)، شوقی افندی، ص ۲۸.

طیبه را می‌گدازد چنان که نار، حطب یابسه را و حرّ؛ ثلج بارده را.^۱

(۲) ای عبد متوجّه الی‌الوجه، امر، بسیارعظیم است و ماکرین، با کمال مکر و خدعه در کمین. باید نفوس را در کلّ احیان، متذکّر داشت که مباد به وسوس انفس خبیثه از صراط احدیه ممنوع شوند.^۲

(۳) ملاحظه در شأن نفوسی نمائید که مع این آیات بدیعه و ظهورات الهیه و شئونات احدیه که عالمرا احاطه فرموده و مع شهادت حضرت اعلی که در جمیع بیان، اخذ عهد نموده و بشارت فرموده به قاصدین کعبه مقصود اظهار می‌نمایند که برو و فلان و فلانرا ببین. عجب است از امثال این نفوس الدّهر؛ انزلنی انزلنی حتّی یقال ما یقال. و از جمیع این مراتب، گذشته، ذکر کلمات کاذبه‌ی مجعوله مشرک باللّه را در مقابل آیات عزّ الهی و بینات قدس صمدانی می‌نمایند، بعینه مثل آن است که کسی بگوید روائح وردیه رضوان الهیه را استشمام نمودی، حال، روائح جیفه منتنه خبیثه را هم استنشاق نما.^۳

(۴) معاشرت با جمیع احزاب را اذن دادیم مگر نفوسی که رایحه بغضاء در امر اللّه مولی‌الوری از ایشان بیابید. از امثال آن نفوس، احتراز، لازم. امرأ من لدی اللّه ربّ العرش العظیم.^۴

(۵) ای اشجار رضوان قدس عنایت من! خود را از سموم انفس خبیثه و آریاح عقیمه که معاشرت به مشرکین و غافلین است، حفظ نمائید تا اشجار وجود از جود معبود از نفحات قدسیه و روحات انسیه، محروم نگردد.^۵

۱. آثار قلم اعلی، حسین‌علی نوری، ج ۲ شماره‌های ۲، ۳ و ۴.

۲. آثار قلم اعلی، حسین‌علی نوری، ج ۳، لوح شماره ۲۵۰ صفحه ۱۷۰.

۳. اقتدارات و چند لوح دیگر، حسین‌علی نوری، ص ۵۵، ۵۶.

۴. آیات الهی، حسین‌علی نوری، ج ۱، ص ۲۸۷.

۵. مجموعه الواح مبارکه، حسین‌علی نوری، ص ۳۲۰.

در آیین بهائی، وسیله و هدف یکی هستند

وی در این باره چنین نوشته است: در فرقه‌های موسوم به کالت، هدف، وسیله را توجیه می‌کند؛ مثلاً، دروغ گوئی و یا پشت پا زدن به خانواده و حتی در مواردی قتل و جنایت برای رسیدن به اهداف گروهی، تشویق می‌شود. در امر بهائی، وسیله و هدف یکی هستند. دروغ گوئی، سرمنشاء همه رذائل اخلاقی محسوب شده است و تقیه، حرام است.

پاسخ:

در بهائیت نیز مانند همه فرقه‌ها دیدگاه «هدف، وسیله را توجیه می‌کند» همواره در نظر بوده و هنوز هم چنین است و بهائیان برای رسیدن به اهداف خود از هیچ کاری دریغ ندارند. دروغ گوئی که آقای ثابت می‌گوید: آن، سرمنشاء همه رذائل اخلاقی محسوب شده است، در تمام رهبران بهائی، دیده شده است.

نمونه‌ای از دروغ گوئی رهبران بهائی:

شوقی افندی درباره شیخ مرتضی انصاری و نظر او درباره این فرقه چنین نگاشته است:

شیخ مرتضی انصاری - اعلی الله مقامه - که رئیس مسلم و مجتهد اعظم، محسوب و به عدل و نصفت و زهد و حکمت، موصوف و مشهور بود، چون بر نوایای حضرات، مستحضر گردید، از مشارکت در این امر، خودداری نمود و اظهار داشت، نظر به اینکه از اصول و مبادی این طایفه کما هو حقّه مطلع نیست و در اطوار و احوال آنان امری که مباین شرع مبین و منحرف از صراط حضرت سیدالمرسلین باشد، مشاهده نموده از مداخله در این باب و همکاری با سایر علماء معذور است. این بود که بلا تأمل مجلس را در بین تحیر و شگفتی حضار، ترک گفت و به نجف اشرف، معاودت کرد و امینی به حضور مبارک فرستاد و از آنچه واقع شده اعتذار خواست و ابراز تأسف نمود و آرزوی قلبی خویش را در دفاع و حمایت

وجود اقدس اظهار داشت. حضرت بهاءالله در لوح سلطان، مقامات این شیخ جلیل القدر را ستوده و آن نفس زکیه را در عداد علمائی محسوب فرموده‌اند که در توصیف آنان از قلم ملیک منان نازل: "علمائی که فی الحقیقه از کأس انقطاع آشامیده‌اند ابداً متعرض این عبد نشده‌اند". حضرت عبدالبهاء نیز آن مجتهد بزرگوار را به عنوان "عالم جلیل تحریر و فاضل نبیل شهیر خاتمة المحققین" یاد فرموده‌اند.^۱

دوره مرجعیت شیخ انصاری از دوره‌های کم نظیر مرجعیت به شمار می‌رود و ایشان، تنها مرجع زمان خود شناخته می‌شده است که حتی امروز هم نفوذ علمی آن عالم فرزانه بر حوزه‌های علمیه شیعه آشکارا احساس می‌شود؛ پس چگونه می‌توان باور داشت که نفر اول جامعه شیعی، از اصول و مبادی بایان، آگاه نبوده و در آثار و احوال آنان، امری که مباین شرع مبین و منحرف از صراط حضرت سیدالمرسلین باشد، ندیده است؟! اگر شیخ مرتضی انصاری درباره بایان، سخن نگفته دلیل دیگری دارد و آن این است که در آن ایام بایان، گروه بسیار کوچکی از تبعیدیان ایرانی مقیم بغداد بودند که نه دیدگاه عقیدتی قابل دفاعی داشتند و نه رهبری مهمی؛ ضمن آنکه رهبرشان، سید علی محمد باب نیز اعدام شده بود و بنابراین، از نظر مرجعیت دینی شیعیان گفتگو درباره این موضوع، اهمیتی نداشت.

نکته دیگر در این باره این است که در ایام اقامت بایان در بغداد، میرزا حسینعلی نوری به هر دلیلی صرفاً خادم و پیشکار میرزا یحیی صبح ازل، به شمار می‌رفت و این یکی از مسلمات تاریخ باییه و بهائیت است؛ چه به قول ازلیان، حقیقت این بوده و چه به قول بهائیان بنا به مصلحت حفظ جان بها بوده، اما تفاوتی ندارد و در این صورت آیا کسی می‌تواند باور کند که آرزوی قلبی شیخ انصاری دفاع و حمایت از میرزا حسینعلی نوری بوده است؟ مگر میرزا که بود؟!

۱. کتاب قرن بدیع، شوقی افندی، ص ۲۹۵.

نمونه دیگر از دروغ‌گوئی بهائیان:

نقل شده است که سر تیپ مقربی از امرای بهایی ارتش بود. او در سال‌های آخر حیات رژیم پهلوی زیر نظر ارتشبد طوفانیان (معاونت تسلیحاتی) و در قسمت خرید سفارشات نظامی و جنگ افزارها کار می‌کرد و پول کلانی هم از رهگذر برخی خریدهای لوازم کم اهمیت ارتش که دخالت در آنها در شأن ارتشبد طوفانیان نبود، نصیبش می‌شد. اما او جاسوس شوروی‌ها بود و لیست سلاح‌های مورد تقاضای ایران و نیز تصاویر اسلحه‌هایی را که آمریکا یا انگلیس برای فروش به ایران پیشنهاد می‌کردند، در اختیار شوروی‌ها قرار می‌داد. در اواسط سال ۱۳۵۶ پرده از راز جاسوسی سر لشکر مقربی برداشته شد و اهمیت اطلاعات تصاویری که او به شوروی داده بود به حدی بود که وی را در فاصله چند روز پس از دستگیری، محاکمه و تیرباران کردند.^۱

اما در تارنمای (سایت) واصلان، که از تارنماهای معتبر بهائی است، پایان زندگی عطاءالله مقربی به گونه‌ای دیگر آمده است و نه تنها کوشش شده که جاسوسی او برای شوروی، نادیده انگاشته شود بلکه او انسانی مظلوم که ناجوانمردانه، ربوده شده، معرفی شده است:

پس از انقلاب اسلامی در اصفهان، دو بار بازداشت شد. محفل مقدس ملی، صلاح در آن دانستند که به طهران بروند. در طهران، هر ماه و هفته و شبی به اتفاق و حیده خانم در محلی به سر بردند، چون خانه‌ی مسکونی در همان اوائل انقلاب به غارت رفته بود. تا آنکه در سوم مرداد ماه ۱۳۵۹ مطابق با بیست و یکم آگست ۱۹۸۰ به همراه همکاران خود در جلسه‌ی محفل ملی با حضور دو نفر از اعضای هیئت معاونت، به وسیله‌ی عده‌ای ناشناس، ربوده شد و به محل نامعلومی روانه گردید و تاکنون هیچ

۱. برای اطلاعات بیشتر درباره پرونده سر تیپ مقربی، رک: مقاله ماجرای یک جاسوسی از زبان سه کتاب:

<http://www.iranboom.ir/tarikh/tarikhemoaser/۳۸۲۵.majareye.yek.jasosi.az.zaban.۳ketab.html>

اطلاعی از محل آن سرداران ملکوتی به دست نیامده است.

استطراذ: حرمت تقیه؟؟؟

اما درباره تقیه که بهائیان به حرام بودن آن افتخار می کنند، تقیه یک ضرورت است که هم دلیل نقلی دارد و هم دلیل عقلی؛

دلیل نقلی:

این مسئله در مهم ترین منبع دینی مسلمانان، قرآن، تأیید شده است و خداوند درباره عمار یاسر (و کسانی که در چنگ کافران، گرفتار شده و با داشتن ایمان استوار قلبی، در ظاهر برای خلاصی از دست آنها لفظ کفر را بر زبان جاری کردند) چنین می فرماید:

﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾؛

کسی که پس از ایمان به خدا کفر ورزد (به سزای عمل خود می رسد) مگر کسی که به سبب ناچاری و اجبار، کفر را اظهار کند، در حالی که قلبش به ایمان، محکم باشد.^۱

خداوند در آیه دیگری می فرماید:

﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾؛

روا نیست مؤمنان، کافران را به جای مؤمنان، ولی خود گیرند، و هر کس چنین کند پیوند خویش را با خداوند، گسسته است؛ مگر اینکه خود را (برای ایمنی از شر آنها) در حفاظ تظاهر به قبول ولایت شان قرار دهید. خداوند شما را از مخالفت با خویش بر حذر می دارد و بازگشت همگان به سوی خداست.^۲

۱. نحل: ۱۰۶.

۲. آل عمران: ۲۸.

مفسران اسلامی در تفسیر این دو آیه، همگی اصل تقیه را اصلی مشروع دانسته‌اند.^۱

دلیل عقلی:

عقل سلیم، به طور فطری حکم می‌کند که اگر بین عمل به وظیفه فردی و عزت و قدرت اسلام و یا بین حفظ جان و عملی واجب یا حرام، تقابل پدید آید، در این هنگام، وظیفه فردی، ساقط می‌شود؛ و تقیه چیزی جز این نیست.^۲ بهاء الله در این باره چنین می‌نویسد:

و اینکه از قبل، مرقوم داشتید که الواح، رسیده و امر تقیه در آن نازل، هذا حق؛ بعد از شهادت حضرت بدیع علیه بهاء الله الابهی الذی ظهر و أشرق من افق الاقتدار و بعد از شهادت حضرت علی من ارض میم علیه من کل بهاء ابهه امر به عدم اقرار صادر سبحان الله آنچه نفوس غافله ظالمه خواستند به کلمه غیر حق تکلم نمایند، قبول نفرمودند و به کمال روح و ریحان جان را فدا نمودند و در حین نزول حکم ثانی، هر هنگام لسان عظمت به کلمه ناطق که اکباد را می‌گذاخت و احجار را آب می‌نمود، وقتی فرمودند، قلم اعلی نوحه می‌نماید و می‌فرماید: استروا ما عندکم؛ ظلم ظالمین و غفلت غافلین به مقامی رسیده که قلم به کلمه یکی از حروفات قبل تکلم نموده، التقیة دینی الی آخرها، و مقصود، حفظ نفوس مقدسه بوده؛ ملاحظه فرمائید چه مقدار از نفوس که من غیر ستر و حجاب و تقیه جان، انفاق نمودند، امر به حکمت شد چنانچه اکثری از الواح به آن مزی.^۳

۱. تفسیر طبری، ج ۳، ص ۱۵۳؛ تفسیر رازی، ج ۸، ص ۱۱۳؛ تفسیر نسفی، در حاشیه تفسیر خازن، ج ۱، ص ۲۷۱؛ تفسیر روح المعانی، شهاب الدین محمود آلوسی بغدادی، ج ۳، ص ۱۲۱؛ تفسیر مجمع البیان، طبرسی، ج ۱، ص ۴۳۰؛

۲. فقه الصادق علیه السلام، السید محمدصادق الروحانی، ج ۱۱، ص ۳۷۶.

۳. امر و خلق، ج ۳، ص ۱۱۸.

و در جای دیگری نیز می‌نویسد:

در کل احوال، به حکمت، ناظر باشند و ناس را به حکمت محضه دعوت کنند، چه که ضعیف‌اند و از مطلع وحی الهی و مشرق ظهور ربانی، غافل و بی‌خبراند. اگر امری مشاهده نمایند و به حقیقت آن پی نبرند البته اجتناب نمایند؛ در این صورت، امر تبلیغ، معوق ماند.^۱

عبدالباها نیز در اراضی فلسطین حتی تا آخرین روز عمر، از تقیه دست برداشت: در آخرین جمعه‌ی توقف مبارکش در جهان ناسوت، با وجود خستگی و ضعف فراوانی جهت ادای صلوة ظهر در جامع مدینه حضور به هم رسانید.^۲

با این حال شوقی افندی با آنکه حق تشریح ندارد، به تحریم تقیه و حکمی کند: کتمان عقیده در هر حال و در هر موقعی، مذموم و قبیح و مخالف مبادی سامیه این امر خطیر... در امور اداری چنانچه از قبل، تأکید و تصریح گشت، اطاعت اولیای امور از فرائض حتمیه اهل بها و واجبات مقدسه آنان محسوب ولی در امور وجدانیه که تعلق به معتقدات دارد اهل بها و متمسکین بشریعه مقدسه سمحاء، شهادت را بر اطاعت، ترجیح دهند.^۳

در آیین بهائی، برخلاف سایر فرقه‌ها فساد مالی نیست

بهر روز ثابت در این باره چنین می‌نویسد: فساد مالی در این گروه‌ها موجود است و اکثراً تمام تشکیلات بر محور کسب پول و نفوذ اقتصاد می‌گردد. در دیانت بهائی کمک مالی به جامعه یک وظیفه آزاد فردی و وجدانی و خصوصی است. نه کسی مطلع است که دیگران چه مقدار به صندوق بهائی کمک کرده‌اند و نه میزان کمک مالی، موجب و اسباب مزیت اجتماعی است. از همه مهم‌تر و قابل تأمل‌تر آن است

۱. آیات الرحمن، بهاء‌الله (به نقل از امر و خلق، ج ۳، ص ۱۲۱).

۲. کتاب قرن بدیع، ص ۶۳۲.

۳. گلزار تعالیم بهائی، ص ۳۹۰ (به نقل از توقیعات مبارکه، ج ۳، صص ۳۰-۱۲۹).

که جامعه بهائی از هیچ فرد و یا سازمان غیر بهائی، کمک مالی دریافت نمی‌کند.^۱
پاسخ:

این مسئله در بهائیت نیز به طور کامل وجود دارد. مرحوم اسماعیل رابین، درباره یکی از مهم‌ترین شبکه‌های اقتصادی بهائیت در کتاب خود چنین می‌نویسد:
... شرکت امناء از سازمان‌های نیمه مخفی بهائی است که برای معاملات، قبول موقوفه، و هدیه، و ضبط ماترک بهائیان بدون اولاد و احفاد، به وجود آمد. برای نخستین باره نظیر این شرکت در امریکا در سال ۱۹۲۹ م (۱۳۰۸ ش) در واشنگتن تشکیل شد. این شرکت نوبنیاد، بدون اینکه تا آن روز، سابقه داشته باشد توسط هنری. ل. استیسون، وزیر امور خارجه وقت امریکا به رسمیت شناخته شد و اعتبارنامه تأسیس آن از جانب وی به محافل مرکزی بهائیان امریکا و کانادا صادر شد. شرکت مزبور به نام «هیأت امناء» به ثبت رسید.

شوقی ربانی در این باره می‌نویسد:

... تسجیل محفل ملی بهائیان امریکا به عنوان هیأت امناء که از لحاظ مقررات مملکت، یک نوع شرکت رسمی محسوب است، موجب گردید که هیأت محفل بتواند طبق قانون، به عقد معاملات و قراردادهای مبادرت نموده، املاکی به نام خود به ثبت و آنچه که از طریق وصیت و غیره به جامعه بهائی اهدا می‌شود، به نام و عنوان رسمی محفل منتقل نماید...^۲

اسماعیل رابین در بخش دیگری از کتاب خود، چنین می‌نویسد:

... نخستین باری که بهائیان ایران موفق شدند، در سال ۱۹۵۸ م (۱۳۳۷ ش) بود. در آن سال «شرکت سهامی امناء» به منظور انجام «هر گونه عملیات عمرانی» با سرمایه ظاهری سی میلیون ریال در اداره ثبت شرکت‌ها به ثبت رسید (روزنامه رسمی کشور شماره ۴۸۶۳ - ۱۳۳۷/۲/۳۰). این شرکت که سه هزار سهم ده هزار ریالی داشت فقط

۱. <http://news.gooya.com/politics/archives/۱۵۶۶۲۸/۰۳/۲۰۱۳.php>

۲. کتاب قرن بدیع، نوروز ۱۰۱، قسمت چهارم، ص ۴۱.

«ده سهم آن با نام» و بقیه «سهم بی‌نام» و متعلق به محفل مرکزی بهائیان ایران بود. پس از تشکیل شرکت امنای آمریکا و کانادا، شرکت‌های مشابهی تحت همین عنوان پا به عرصه حیات نهادند که می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

در ژانویه ۱۹۳۳ در هند و برمه، در دسامبر ۱۹۳۴ در مصر و سودان، در ژانویه ۱۹۳۸ در استرالیا و زلاند جدید و در اوت ۱۹۳۹ شرکت امناء غیر محدود و غیر انتفاعی محفل مرکزی بهائیان جزائر بریتانیا، طبق قانون شرکت‌ها، مصوب ۱۹۲۹.

بعد از به ثبت رسیدن پنج شرکت از طرف محافل مرکزی بهائیان در پنج قاره عالم، به تدریج همه‌ی محافل بهائی مقیم کشورهای مختلف جهان برای رسمیت دادن به تشکیلات بهائیت و ایجاد «هیأت امناء» و «شرکت امناء» دست به اقدام زدند و موفق شدند شرکت‌ها و تأسیسات بهائی را به ثبت برسانند. چنانچه تا امروز به موجب ادعایی که در تقویم سال ۱۳۳۶ بدیع بهائی (۱۳۴۸ ش - ۱۹۶۹ م) شده، هشتاد و یک «شرکت سهامی» متعلق به محفل ملی بهائی در سر تا سر جهان، به ثبت رسیده است. البته این محافل فقط در پنجاه و هفت کشور از طرف دولت‌ها به رسمیت شناخته شده‌اند، زیرا سایر دولت‌ها «بهائیت» را به عنوان یک مذهب نپذیرفته‌اند.^۱

وی در جای دیگر کتاب خود چنین می‌نویسد:

«شرکت امناء» متعلق به بهائیان ایران در محل خریداری شده، واقع در خیابان ارباب جمشید، ساختمان نونهالان شروع به کار کرد، و در مدت بسیار کوتاهی صاحب چندین میلیون تومان سرمایه و دارایی شد. این شرکت خیلی زود توانست چندین صد میلیون تومان املاک و دارایی، گرد آورد و حتی تعداد سهام را از سه هزار به پانزده هزار سهم بالا ببرد.^۲

۱. انشعاب در بهائیت، اسماعیل رائین، صص ۳۰۲-۳۰۱.

۲. همان، ص ۳۰۲.

ایشان در پایان این مطلب نیز چنین می‌نویسد:

جالب اینکه تشکیل این شرکت، آتش اختلافات و انشعاب را در میان بهائیان دامن زد، زیرا با توجه به سرمایه کلانی که گرد آمده بود، طبعا سوءظن مخالفان نیز افزایش یافت، تا آنجا که گروهی، گروه دیگر را به کلاهبرداری، تدلیس و سند سازی، متهم کرد.^۱

بیان مختصر این چند مورد، به خوبی نشان می‌دهند که باید این فرقه را یک کالت و فرقه‌ای ضاله دانست و دیانت اسلام تا آخرین روز برپائی عالم، مروج آزادی فکر و حقیقت‌جوئی بوده و خواهد بود و بهتر است آقای بهروز ثابت با توجه به این پیشینه تاریخی، خود به انصاف در این باره قضاوت کنند.

منابع :

۱. نوری حسین علی، آثار قلم اعلی، ج دوم، شماره‌های ۲، ۳ و ۴.
۲. اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۸ بدیع.
۳. افندی، شوقی، پیام‌های مبارک خطاب به امریکا (۱۹۳۲-۱۹۴۶)، انتشارات اعتماد، ۱۹۴۷.
۴. افندی، شوقی، دور بهائی، ترجمه و نشر لجنه ملی ترجمه آثار امری، ۱۳۰ بدیع.
۵. افندی، شوقی، کتاب قرن بدیع، طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۰ بدیع.
۶. بیت العدل اعظم، ترجمه پیام بیت العدل اعظم خطاب به بهائیان سراسر عالم، ۲۶ نوامبر ۱۹۹۲.
۷. بیت العدل اعظم، قرن انوار مرکز بهائی عصر جدید مؤسسه‌ی چاپ و نشر کتاب.
۸. تارنمای ایران بوم: <http://www.iranboom.ir>.
۹. تارنمای بهایی پژوهی: <http://www.bahairesearch.ir>.
۱۰. تالر سینگر، مارگارت، فرقه‌ها در میان ما (نبرد مستمر بر علیه تهدیدات پنهان‌شان)، ترجمه: ابراهیم خدابنده، نسخه PDF.
۱۱. شوقی افندی، توقیعات مبارکه (۴۸-۱۹۲۲) ج ۳، مؤسسه ملی مطبوعات امری - ایران ۱۲۹ بدیع.
۱۲. حسین علی نوری، آثار قلم اعلی، ج ۳. چاپ سنگی
۱۳. حسین علی نوری، آیات الرحمن. بی تا بی جا
۱۴. حسین علی نوری، آیات الهی، ج ۱، مؤسسه مطبوعات امری، آسمان، لانگ‌هاین

- آلمان، ۱۵۳ بدیع (۱۹۶۶) م.
۱۵. حسین علی نوری، اشراقات و چند لوح دیگر، چاپ سنگی، بی نا، بی جا.
 ۱۶. حسین علی نوری، اقتدارات و چند لوح دیگر، چاپ سنگی، ۱۳۱۰ قمری.
 ۱۷. حسین علی نوری، کتاب اقدس.
 ۱۸. حسین علی نوری، مائده آسمانی، ج ۴. دارمشتات - آلمان.
 ۱۹. راثین، اسماعیل، انشعاب در بهائیت (پس از مرگ شوقی افندی)، مؤسسه تحقیقی راثین، چاپ مرو، ۱۳۵۸.
 ۲۰. روحانی، سید محمدصادق، فقه الصادق علیه السلام، مؤسسه دارالکتاب - قم، الطبعة الثالثة، ۱۴۱۳ هـ ج ۱۱.
 ۲۱. سبحانی، جعفر، تقیه و شرایط آن نزد شیعه؛ ر.ک: <http://www.imamalin.net>.
 ۲۲. سمندری خوشین، پریوش، طراز الهی، ناشر: مؤسسه معارف بهائی.
 ۲۳. عبدالبهاء، الواح وصایا، لجنه ملی نشریات امری، ۱۰۲ بدیع.
 ۲۴. عبدالبهاء، مائده آسمانی، ج ۵، مؤسسه ملی مطبوعات امری - ایران، ۱۲۹ بدیع.
 ۲۵. فاضل مازندرانی، اسدالله، امر و خلق لانگنهانین، لجنه نشر آثار، ۱۴۱-۱۴۲ بدیع، ۴ جلد در دو مجلد، گلزار تعالیم بهائی.
 ۲۶. قدیمی، ریاض، گلزار تعالیم بهائی، مؤسسه مطبوعات ملی بهائیان پاکستان.
 ۲۷. شیرازی علی محمد کتاب بیان فارسی، نسخه بازنویسی شده به دست بایان ایران.
 ۲۸. کتاب نظم جهانی بهائی، منتخباتی از آثار صادره از قلم ولی امرالله، ترجمه و اقتباس: هوشمند فتح اعظم، نشر دوم، ۱۵۱ بدیع (۱۹۵۵ میلادی).
 ۲۹. اشراق خاوری، عبدالحمید، مائده آسمانی، ج ۲، طهران، لجنه ملی آثار امری، ۱۰۴ بدیع.
 ۳۰. مجموعه الواح مبارکه بهاء الله، لجنه نشریات امری محفل روحانی بهائیان، تهران، ۱۳۰ بدیع.

۳۱. مکسول، روحیه، گوهر یکتا، ترجمه: ابوالقاسم فیضی، مؤسسه ملی مطبوعات امری طهران، بی تا.
۳۲. منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، لانگنهاین، آلمان، چاپ اول، ۱۴۱ بدیع.
۳۳. میاح، عبدالرحمن، اصطلاحات سیاسی، گردآورنده: ناصر جمال‌زاده، چاپ: اول، تابستان ۱۳۸۲.
۳۴. نجفی، سیدمحمدباقر، بهائیان، به کوشش رسول جعفریان، چاپ اول، تهران، نشر مشعر، ۱۳۸۳.
۳۵. نرم افزار معجم موضوعی بحار الأنوار نور.

